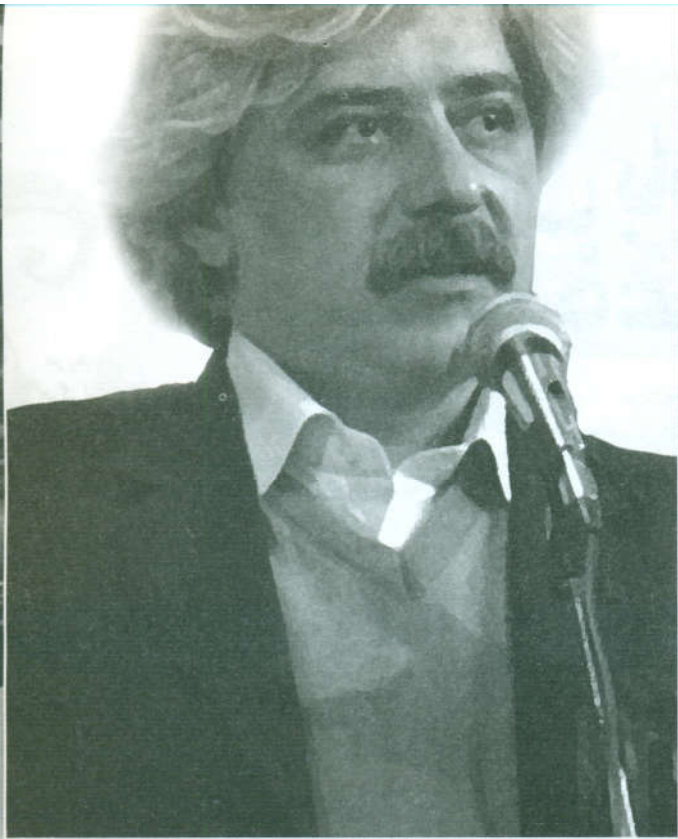
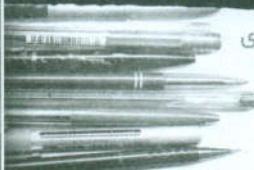


از متنی تا اثر

چهره‌های آنتنا

درباره سید مهدی شجاعی و نوشته‌هایش

رقيه نديري



سید مهدی شجاعی در شهریورماه ۱۳۳۹ در تهران به دنیا آمد. در سال ۱۳۵۶ پس از اخذ دیپلم ریاضی وارد دانشکده هنرهای دراماتیک شد و در رشته ادبیات نمایشی به تحصیل پرداخت. هم‌زمان وارد دانشکده حقوق دانشگاه تهران شد و پس از چند سال در رشته علوم سیاسی پیش از اخذ مدرک کارشناسی آن را رها کرد. حوالی سال‌های ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ اولین آثار او در مطبوعات و سپس به شکل کتاب منتشر شد. حدود هشت سال مسئولیت صفحات فرهنگی و هنری روزنامه جمهوری اسلامی و سردبیری ماهنامه صهیفه را به عهده داشت.

او حدود ده سال نیز سردبیر مجله رشد جوان بود. هم‌زمان در سمت مدیریت انتشارات برگ در حوزه هنری به فعالیت مشغول شد. وی چندی نیز معاون فرهنگی حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی بود.

سید مهدی شجاعی از سال ۱۳۶۵ در چندین دوره، عضو هیأت داوران جشنواره‌های فیلم فجر، بین‌المللی فیلم کودک و نوجوان و مطبوعات و چند دوره دبیر جشنواره کتاب کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان بوده است.

شجاعی تاکنون بیش از شصت کتاب برای کودکان و بزرگسالان در قالب‌های داستان، قطعه ادبی و ترجمه منتشر کرده است. او همچنین نگارش چندین نمایشنامه و فیلم‌نامه را به عهده داشته است. برخی از فیلم‌نامه‌های او که ساخته شده‌اند عبارتند از: بلوک، دیروز بارانی، پدر (مشترک با مجید مجیدی) چشم خفاش، قله دنیا (مشترک با بهزاد بهزادپور) کمین و آخرین آبادی.

او همچنین صاحب‌امتیاز، مدیر مسئول و سردبیر ماهنامه فرهنگی نیستان بود که پس از ۳۱ شماره در فروردین ۱۳۷۷ انتشار خود را متوقف کرد.

شجاعی در حال حاضر افزون بر سرپرستی پروژه‌های تحقیقاتی دائره‌المعارف امام حسین^ع، دانش‌نامه مذهبی برای نوجوانان و حافظ‌نامه که اولین مجلات آن آماده انتشار است، عضو هیأت مدیره کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان نیز هست.

با توجه به تنوعی که در کارهای شجاعی دیده می‌شود ارائه شیوه‌های گوناگون نگارش و تطور بیانی او آسان نیست. از میان کارهایش می‌توان ۴۰ تا ۴۶ عنوان را برای کودکان و نوجوانان برشمرد. اما کلیت آثار او در چهار دسته تقسیم می‌شود که ما فقط به قطعه‌های ادبی، مقاله و نثر و بازنویسی مذهبی خواهیم پرداخت.

الف) مقاله، نثر و قطعه‌های ادبی

تعداد این‌گونه آثار شجاعی برای کودکان و نوجوانان اندک است و تنها به دلیل عدم سختی با سایر آثار، بخش جداگانه‌ای به آن اختصاص داده شده است. به طور کلی نثر شجاعی، به‌خصوص بازنویسی‌های او از دعا‌های مذهبی و همچنین نیایش‌های تألیفی او که در مجله نیستان به چاپ می‌رسید از توفیق مناسبی برخوردار بوده است.

او برای بزرگسالان «دست دعا و چشم امید»، «خدا کند تو بیایی»، «بر محمل پال ملانک»، «متقین»، «بوی سبز پونه‌ها» و «صمیمانه با جوانان وطنم» را در این قالب منتشر کرده است.

شاید می‌توانستیم «جای پای خون» را در این گروه جای دهیم. «صمیمانه با جوانان وطنم» را نیز شاید بتوان ویژه گروه سنی «ه» طبقه‌بندی کرد. در این میان «شکوای سبز» مشخصاً در سال ۱۳۷۲ از سوی کانون برای گروه سنی «ه» منتشر شده است و دریافتی از سه مناجات ندبه و عرفه و شعبانیه است. با نثری تأثیرگذار و روان که می‌توان آن را نمونه‌ای از ترجمه مولف و گويا در عین وفاداری به متن دانست.^۱

ب) بازنویسی مذهبی

در این‌باره از سه اثر سخن خواهیم گفت:

۱. کشتی پهلو گرفته

این کتاب روان و داستانی، از سادگی خاصی برخوردار است هر یک از بخش‌های مختلف آن به گوشه‌ای از زندگی حضرت زهرا^ع می‌پردازد و از زبان راویان متفاوت، این روایت‌ها در توالی هم و مثل قطعات یک پازل در کنار هم چیده شده‌اند که نه تنها تکراری به نظر نمی‌رسند؛ بلکه هم‌دیگر را کامل می‌کنند و در عین حال هرکدام می‌توانند به طور مجزا، کامل و رسا باشند و برای خود، آغاز و پایانی مقبول و فراز و فرودی طبیعی و منسجم داشته باشند.

چون نثر، واگویی‌ای درونی است که بر صفحه کاغذ می‌آید، غالباً نویسنده ناخودآگاه و فرورفته در حس و هیجان به روایت می‌پردازد. پس ناگزیر ردپای روحيات خود و دایره واژگانی را که از آن در روزمره استفاده می‌کند، در نوشته جا می‌گذارد و همین امر به نثر، خصوصیت می‌دهد و آن را از نثرهای نویسندگان دیگر متمایز می‌کند. خصوصاً کشتی پهلو گرفته که جوششی ژرف‌نگرانه و عمیق است. اما این کتاب صرفاً نثر ادبی نیست و شجاعی با آفرینش فضاهای داستانی در این کتاب، قطعه ادبی و داستان را به هم آمیخته و نثری زیبا ساده و منسجم ساخته است.

۲. پدر عشق و پسر

در این داستان، راوی، اسب پیامبر است که به علی اکبر^ع رسیده است و بعد از واقعه خونین عاشورا می‌خواهد که حادثه را برای مادر علی اکبر یعنی لیلا^ع شرح دهد.

با این که سید مهدی شجاعی با این روش یعنی دانای کل قراردادن اسب، قالب تازه‌ای به کار برده است که در آن سال‌ها از نویسندگانی با این قوت و تجربه بعید هم نبود، ولی این اسب به گونه‌ای دیگر است خارق‌العاده و با درکی که می‌تواند به تحلیل و تفسیر وقایع هم بپردازد.

از جذبه اولین سواری پیامبر می‌گوید و حوادث عاشورا یا حتی اسامی افراد را به خاطر می‌آورد:

«مقتول بعدی طلحه بود پسر دیگر طارق که او هم کشتش وقتی از سوار من نگرفت. بعد مصراع بن غالب آمد چه قدر چهره‌اش برایم آشنا بود...»^۲

این نوع روایت آن هم از زبان اسب، خیلی بعید به نظر می‌رسد و این یکی از محدودیت‌های فرمی است که شجاعی برای داستان خود در نظر گرفته و از کنار آن کمی بی‌تفاوت گذشته است. شاید به این دلیل که اگر اسامی افراد و مکان‌ها و زمان‌ها را حذف کنیم دیگر روایتی نمی‌ماند که اسب آن را برای لیلا بازگو کند. دلیل دیگر این

سه دیدار بامردی از فراسوی باور ما

سیده زهرا برقعی

— روحی جان! حالت خوب است؟

— بد نیست اما بدی‌های روزگار را بی‌جهت تحمل می‌کنم. همه‌اش فکر اینم که کاری باید کرد. اما نمی‌دانم کدام کار بی آن‌که از کثرت آن کار، قهرمانی بسازد، باری از دوش بارکشان درمانده برمی‌دارد.

— روح‌الله جان! ناگهان مرد شدی و مثل هر مردی — که پس از جدا شدن از کودکی، قبل از هر چیز، تعلقش را از مادرش می‌گیرد — دیگر متعلق به من نیستی. همیشه انگار که از دور می‌بینم، هر روز می‌بینم که نسبت به روز قبل، از من دورتر شده‌ای و می‌شوی. اما عجیب این که کوچک نمی‌شوی. حتی زمانی که تو بالای برج ایستاده‌ای و من در حیاط کنار حوض، وضو می‌گیرم، باز هم تو را بزرگ می‌بینم. مثل پدرت، درست به همان قدوقواره و هیأت. اما می‌دانی که در نگاه تو چیزی هست که در نگاه پدرت نبود و در نگاه هیچ‌یک از فرزندان من و او هم نیست. این جلا مرا می‌ترساند روحی جان!

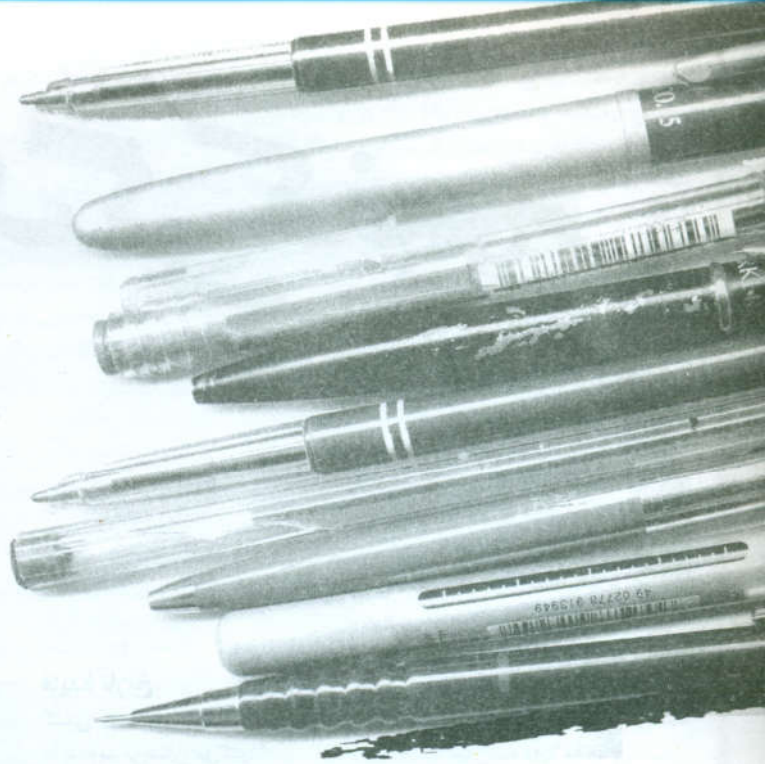
— مادر! به یاد بیاورید که آرامش من شما را می‌ترساند. نگاه من شما را می‌ترساند. پرسش‌های من از معلمانم شما را می‌ترساند. و به دره گل زردفتم و این‌جا زیر درخت سیب گلاب نشستیم هم شما را می‌ترساند. این واقعاً منم که موجودی این‌چنین ترسناکم؟

— این‌را هم باید می‌گفتی که از این طرز حرف زدن نیز می‌ترسم اما، این ترس به معنای وحشت و خوف نیست. نوعی نگرانی است. نوعی امید آمیخته به دلشوره. نوعی نگاه کردن به فردا و فرداهای تو... دایماً می‌بینم که بار بسته‌ای تا به سفری بسیار طولانی بروی... تو، روح‌الله جان! نمی‌دانم چرا غالباً تبتار می‌بینم. در تقلا، در سوختن، کلافه بودن، دردداشتن، و زبانه لال! پریز زدن... تو چگونه بار زندگی را به دوش خواهی کشید با این بار عظیمی که خودت بر دوش روحت گذاشته‌ای. تو خودت را وکیل همه کس خوردگان می‌دانی، و همین هم آن آتش را به روحت انداخته و آن بی‌قراری را در دل من...

«سه دیدار، با مردی که از فراسوی باور ما می‌آمد»، نام مجموعه دوجلدی از کتابی است که به سبک و شیوه‌ای

بدیع، در قالب داستان‌ها و گفت‌وگوها، بخشی از زندگی امام‌خمینی را به تصویر کشیده است. این مجموعه از همان ابتدا، تو را سر ذوق می‌آورد که با یک ادبیات جدید و قابل احترام، طرفی... آن‌گونه که نادر ابراهیمی، نویسنده این کتاب، در مقدمه می‌گوید: «من داستان می‌نویسم. من تاریخ نمی‌نویسم. تاریخ‌های زیادی قبل از من نوشته شده است و هم‌زمان با من و بعد از من نیز نوشته می‌شود اما... آن‌ها که واقعیت را می‌خواهند و نه حقیقت را، و طالب واقعیات تاریخی هستند نه حقایق انسانی، می‌توانند بی‌دغدغه خاطر، به بهترین تاریخ‌ها مراجعه کنند...»

سه دیدار، از انتشارات حوزه هنری، تو را می‌برد به کوچه باغ‌های خمین، زیر درختان سیب گلاب، در دره گل زرد... و یک ذره از همان آتشی که به جان بی‌قرار روح‌الله افتاده بود را به تو هدیه می‌کند.



که شاید شجاعی در این اثر به دنبال شخصیت‌پردازی و فضاسازی مدرن نبوده است. سومین دلیل این که شاید اصلاً روایتی در کار نباشد. حضور لیلا در کنار اسب کافی است که ماجرا برای او تداعی شود و سرانجام احتمالاً منطق داستان بر پایه جاری بودن شعور و آگاهی در تمام ذرات هستی است که از نوعی نگاه عارفانه و عاشقانه سرچشمه می‌گیرد.

۳. آفتاب در حجاب

کتاب این‌گونه آغاز می‌شود: «پریشان و آشفته از خواب پریدی و به سوی پیامبر دویدی. بغض راه گلویت را بسته بود. چشم‌هایت به سرخی نشسته بود. رنگ رویت پریده بود. تمام تنت عرق کرده بود گلویت خشک شده بود...»^۴

همان‌طور که از سیاق متن برمی‌آید کسی روبه‌روی قهرمان داستان یعنی حضرت زینب... نشسته و حادثه‌ها را یک به یک یاد او می‌آورد؛ به یاد کسی که خودش در عمق ماجرای و آگاه‌تر از همه در سکوتی معنی‌دار و ژرف فرو رفته است.

«نویسنده با اتخاذ شیوه گفت‌وگو، داستان دینی را از مرز حکایت‌ها و مقتل‌ها و تذکره‌های سنتی شرق به ویژگی‌های ادبیات داستانی غرب نزدیک می‌کند و با گفتاری شدن روایت به آن ارزش داستانی می‌دهد.»^۵

به کار بردن زمان گذشته به جای زمان حال باعث شده است که خواننده هرگز خود را جای قهرمان داستان قلمداد نکند. بلکه او را در مقابل خویش ببیند و با دیدن او تمام رویدادها از ذهنش بگذرد. آفتاب در حجاب صمیمانه‌ترین مرثیه‌ای است که می‌شود برای قهرمان مصائب خواند و او را با روایتی ادبی-داستانی تصویر کرد. گویا در این فرم که با قالب‌های شناخته شده ادبی کمی تفاوت دارد، نثر منسجم و فنی دوران معاصر با سادگی و شفافیت بیان داستانی درهم آمیخته تا مخاطب را که از پایان ماجرا آگاه است، تا انتهای کتاب پیش ببرد.

در پایان از این نکته نباید صرف نظر کرد که شجاعی در داستان‌هایش سعی کرده شگردهای جدیدی برای نوشتن به کار ببرد و غالباً هم موفق می‌شود. «سانتا ماریا»، «امروز بشریت» و «غیر قابل چاپ» کارهایی هستند که هرکدام حرفی تازه برای گفتن دارند. اگرچه قلم منسجم، شیوا و بسیار دلنشین شجاعی همیشه با یک جسارت منحصر به فرد و همراه با نگاهی بکر و نو هم‌چون چاقویی تند و برنده به رویدادهای حاکم بر جامعه در ابعاد و زمینه‌های مختلف آن برش می‌زند اما این برش گاه چنان عمیق و تودرتو است که خواننده از حجم آگاهی و حتی پیش‌بینی نویسنده دچار وحشت و نگرانی می‌شود.

پی‌نوشت

۱. چهره‌های ادبیات کودکان و نوجوانان، سیدمهدی شجاعی، تألیف سیدعلی کاشفی‌خوانساری، ص ۱۳.

۲. همان، ص ۸۶.

۳. پدر، عشق و پسر، ص ۴۷.

۴. آفتاب در حجاب، ص ۹.

۵. چهره‌های ادبیات کودکان و نوجوانان، ص ۱۱۳.

۶. غیر قابل چاپ، چ ۸، ص ۱۴۲.

سه دیدار

بامردی که از فراسوی باور ما می‌آمد

نادر ابراهیمی



میراث‌های ادبیات
روایتی و تاریخی
چهارمین دوره
مجموعه
سیدمهدی شجاعی
و سیدعلی کاشفی
اسلامی ایران
مغیر
ادبیات
انقلاب
اسلامی
۲۶